

Justification, Documentation, and Reasoning of the Court's Verdict and Judging the Guarantee of its Execution

Javad Niknejad *

Assistant Professor of Law, Ghaemshahr Branch, Islamic Azad University, Ghaemshahr, Iran

Nosrat Heidari

Ph.D. Student in Private Law, Ayatollah Amoli Branch, Islamic Azad University, Amol, Iran

Abstract

Patent rights and trade marks are potentially substantial assets to invest in various fields of developing industries. Article 1(d) Foreign Investment Promotion and Protection Act ratified by the Iranian parliament in 2002 refers to those rights that could be the subject of foreign investment agreements in Iran. The question is that if there was an international factor in a security contract of a patent right, what conflict of law rule within the framework of well-known methods could achieve a definitive and predictable solution. It seems that if there is neither a mutual agreement nor, due to financial reasons, the most closely connecting factor to a security contract of a patent right other than the one referred to the Article 968 of the Iranian Civil Code, then merely recourse to the legal methods to resolve conflict of laws could be problematic. As a governing law on security interests in patent rights, this article attempts to propose a method of the conflict of law rule corresponded to fundamental features of intellectual property rights by referring to the classical rules of conflict of laws, fundamental economic features of security interests in intellectual property rights and recent international approaches, particularly, the UNCITRAL legislative guide of secured transactions.

Keywords: Industrial Property Rights, Security Interests Contract, Party Autonomy Principle, Choice of Law, Lex Fori, Economic Interests Analysis.

* Corresponding Author: j.niknejad@yahoo.com

موجه، مستند و مستدل بودن رأی دادگاه و داوری

جواد نیک نژاد* | استادیار گروه حقوق، واحد قائمشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائمشهر، ایران

نصرت حیدری | دانشجوی دوره دکتری حقوق خصوصی، واحد آیت اله آملی، دانشگاه آزاد اسلامی، آمل، ایران

چکیده

رأی مستدل رأیی است که دادرس و داور کلیه جوانب عمل و واقعه حقوقی را شناسایی، تحلیل و توصیف نماید. منظور از رأی مستند پیدا کردن قالب قانونی برای واقعه یا عمل حقوقی صورت گرفته است. موجه با مستدل بودن رأی مفهومی یکسان دارد لیکن با مدلل بودن متفاوت است. به موجه و مدلل بودن رأی دادگاه و داور در اصل ۱۶۶ قانون اساسی و مواد ۳، ۳۷۳ و ۳۸۴ ق.آ.د. م و ماده ۳۷۴ ق.آ.د.ک و ماده ۴۸۲ ق.آ.د. م و سایر قوانین و مقررات ذی ربط اشاره شده است، سؤالی که پاسخ به آن از اهمیت بسیاری برخوردار است اینکه ضمانت اجرای عدم موجه و مدلل بودن رأی دادگاه و داور چیست؟ در خصوص ضمانت اجرای عدم رعایت این امر توسط دادگاه و داور اختلاف نظر وجود دارد، برخی قائل به این هستند که رأی دادگاه در این صورت بی اعتبار بوده و قابل نقض در مرحله تجدیدنظر است. در مورد رأی داور نیز قائل به این هستند که عدم رعایت این امر از موجبات درخواست بطلان رأی داوری است. عده ای دیگر قائل به این هستند که رأی دادگاه در این صورت بی اعتبار و قابل نقض است، ولی رأی داور به علت حضری بودن موجبات بطلان در ماده ۴۸۹ ق.آ.د. م صحیح است. فرضیه ما در این تحقیق این است که هم رأی دادگاه بی اعتبار و قابل نقض در مرجع بالاتر است و هم می توان درخواست ابطال رأی داور را از دادگاه به عمل آورد.

کلیدواژه‌ها: توصیف حقوقی، موجه، مستدل، مستند، حکمی، موضوعی.

مقدمه

به درستی می‌توان گفت یکی از نمادهای پیشرفت نظام قضایی یک کشور، لزوم مستدل و مستند بودن آراء صادره در آن نظام قضایی است. اینکه وقتی یک شخص محکوم می‌شود خود و جامعه به لزوم موجه بودن رأی صادره آگاه شوند، نه تنها امری حقوقی است بلکه ریشه در وجدان انسان‌ها و اصل لزوم پابندی و عدالت و جلوگیری از ظلم است. وقتی انسانی محکوم می‌شود میل دارد از علت آن آگاه شود، لذا این قاعده یکی از وثیقه‌های آزادی عمومی و حافظ حقوق بشر در جامع است. از طرفی کتابت یک رأی مستدل نشان از این دارد که نظام قضایی آن جامعه بر اساس پایه‌های انسانی و عملی به قضاوت می‌نشیند و در چنین نظامی هوا و هوس حکمرانی نمی‌کند و به‌طور قطع یکی از پیش‌شرط‌های اجرای عدالت مستدل و مستند بودن آرای قضایی است؛ زیرا دادرسی منصفانه منوط به شفافیت است و شفافیت، مستلزم مستدل و مستند بودن رأی قضایی است.^۱

قوانین ایران از همان ابتدای تأسیس مشروطیت و عدالت‌خانه به این موضوع توجه داشته‌اند. متمم قانون اساسی در اصل هفتاد و هشت مشروطیت که از ماده ۹۷ قانون اساسی بلژیک مقتبس است عنوان می‌دارد: «احکام صادره از دادگاه‌ها باید مدلل و موجه و محتوی فصول قانونیه که بر طبق آن‌ها حکم صادره شده است، بوده و علناً قرائت شود». در اصل ۱۶۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی هم بر این موضوع تأکید گردیده است. علاوه بر آن در ماده ۹ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ و ماده ۳۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری بر مستدل موجه و مستند بودن رأی به مواد قانونی و اصولی تأکید دارد.

علی‌رغم تصریح به موجه و مدلل بودن رأی دادگاه و داور در قوانین و مقررات پیش‌گفته و جنبه عملی و کاربردی موضوع، به ضمانت اجرای عدم رعایت این موضوع توسط دادگاه و داور تصریح نشده و همین امر منجر به بروز اختلاف نظر در رویه و دکتترین گردیده و برخی با تفکیک میان موجه بودن و مدلل بودن، ضمانت اجرای متفاوتی برای هر یک قائل شده و برخی دیگر ضمانت اجرای هر دو را یکسان و باعث بی‌اعتباری رأی

۱. ویژه، محمدرضا؛ کتابی رودی، احمدی، «حدود صلاحیت دیوان عدالت اداری در انتصاب مدیران مؤسسات غیردولتی و مطالعه موردی درباره مدیرعامل تأمین اجتماعی»، تهران: فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضایی، شماره ۶۵، (۱۳۹۳)، صفحه ۲۰۰.

دادگاه و داور دانسته‌اند و بالاخره عده‌ای دیگر با تفاوت میان رأی دادگاه و داور، عدم رعایت موجه و مدلل بودن رأی توسط دادگاه را از موجبات بی‌اعتباری رأی تلقی نموده ولی عدم رعایت موجه و مدلل بودن رأی داور را به علت حصری بودن موجبات ابطال در ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی فاقد ضمانت اجرا دانسته و به عبارت دیگر قائل به صحت رأی داور حتی در صورت عدم رعایت موجه و مدلل بودن رأی می‌باشند. فرضیه ما در این پژوهش این است که علی‌رغم تفاوت مفهومی موجه و مدلل بودن، در صورت عدم رعایت آن توسط داور و دادگاه ضمانت اجرای یکسانی داشته که عبارت از بی‌اعتباری رأی دادگاه و داور بوده که در مورد رأی صادره از دادگاه می‌توان تجدیدنظرخواهی نمود و نقض آن را از مرجع تجدیدنظرخواست و در مورد رأی داور می‌توان درخواست ابطال آن را از دادگاه به عمل آورد.

این تحقیق به نقش، جایگاه و تأثیر رأی مستدل، مستند و موجه در تأمین عدالت قضایی و حقوق طرفین و ضمانت اجرای عدم رعایت این عوامل که حسب مورد ناظر بر جبران خسارات وارده، تخلف انتظامی و ارتکاب جرم کیفری است می‌پردازد. از این رو ابتدا مفهوم و ماهیت مستدل، مستند، موجه بودن رأی بررسی و تفاوت آن با توصیف حقوقی قضیه و آثار حاکم بر آن مشخص می‌گردد. نهایتاً ضمانت اجرای عدم صدور رأی غیرمستدل و غیرمستند تحلیل و بررسی می‌گردد.

۱. مفهوم و ماهیت مستدل، موجه و مستند بودن رأی

به لحاظ اهمیت این اصل قانون‌گذار در قوانین مرتبط به این مهم تصریح کرده است. اصل ۱۶۶ قانون اساسی، مواد ۴، ۳۷۳ و ۳۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی و ماده ۳۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری و ماده ۲۳ قانون امور حسبی بر مستدل و موجه و مستند بودن آرای دادگاه تأکید کرده‌اند. در خصوص رأی داور نیز ماده ۴۸۲ قانون آیین دادرسی مدنی مبین مستدل و موجه بودن رأی داور دارد.

آراء از سه قسمت مقدمه، اسباب موجهه و نتیجه تشکیل شده است. مقدمه شامل مشخصات خواهان، خواسته و خلاصه ادعاها، دفاعیات و ادله و استدلالات طرفین است. اسباب موجهه جهات، دلایل و مستندات است که داور را اقناع به صدور رأی به نفع یکی از طرفین دعوی می‌نماید و بالاخره بخش نتیجه یا منطوق یا مفاد رأی که موضوع مورد اختلاف طرفین به موجب آن فصل یا به موجب قرار، دعوا مردود و یا غیراستماع

اعلام می‌شود.^۱ برای درک بهتر موضوع ابتدا لازم است در این خصوص مفهوم شناسی انجام شود.

۱-۱-۱. مفهوم مستدل، موجه و مستند بودن رأی

هر یک از اصطلاحات مستدل، موجه و مستند بودن رأی متضمن بار معنایی خاص حقوقی است که عملاً در رویکرد قضایی و صدور آراء نظم خاصی برقرار می‌کند. این بند مفهوم هر یک از این اصطلاحات را برای شناسایی ترتیب نظم‌دهی آراء تبیین می‌نماید.

۱-۱-۱-۱. مستدل بودن رأی

مدعی، حقوق مورد مطالبه را مبتنی بر دلایلی استوار می‌کند. دلالت به معنی راهنمایی است. ادله نیز ابزاری جهت راهنمایی دادرس برای صدور رأی است. در واقع می‌توان گفت منازعه اصلی بین دلایل طرفین است و دادگاه یا داور بر اساس دلایل ابرازی اقدام به صدور رأی می‌نماید. در واقع شاکی هر رأی که از طرف مقام قضایی و داور صادر می‌شود، نحوه استدلال آن است. یکی از ضعف‌های اصلی نظام قضایی ناکارآمد، مستدل نبودن آرای صادره از محاکم و عدم علم و اطلاع صادرکننده نسبت به صدور رأی مستدل است.

عوامل مختلفی از قبیل کثرت پرونده، سرعت در رسیدگی و فقدان دقت لازم و ارائه آمار ماهیانه و فرمی شدن صدور از دلایل اصلی این امر است.

منظور از استدلال توانایی و قدرت اندیشه است که قاضی و داور دارای این فن می‌توانند آرا و نظرات مقبول خلق نمایند.^۲ در سیستم حقوق نوشته مانند ایران قاضی محصور در قوانین موضوعه است؛ یعنی باید در قالب قوانین مصوب استدلال و رأی صادر کند، چه بسا که قوانین متعدد و متعارض باشد. درحالی که در حقوق کامن‌لا نگرش و دایره اندیشه قاضی به هیچ وجه محدود نشده و ایشان با اختیارات تمام می‌تواند بدون محدودیت با استمداد از کلیه قواعد حقوقی و عرفی نسبت به صدور حکم اقدام کند.^۳

۱. شمس، عبدالله، *آیین دادرسی مدنی*، تهران، انتشارات دراک، جلد نخست، چاپ هفدهم، (۱۳۸۷)، شماره ۸۱۹- ص ۴۴۱.

۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، *متن استدلال منطقی حقوق اسلام*، تهران: انتشارات گنج دانش (۱۳۸۲)، صفحات ۳ و ۹.

۳. امینی، عیسی؛ منصوری، عباس، «موجه و مدلل بودن رأی داوری داخلی با نگاهی به رویه قضایی»، تهران: فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، دانشگاه علامه طباطبائی، سال ششم، شماره بیست و دوم، (۱۳۹۷)، صص ۱۲ و ۱۳.

خلاصه اینکه رأی مستدل و مستند رأیی است که ابتدا دادرسی و داور عناصر و کلیه جوانب واقعۀ حقوقی را شناسایی، تحلیل و توصیف نماید و با تسلط بر همه جوانب موضوع آن را بر قواعد و مستندات قانونی تطبیق و نهایتاً تصمیم‌گیری نماید.

۲-۱-۱. مفهوم مستند بودن رأی

استدلال در حکم برای اقناع طرفین به واقعیت است و حکم بدون استدلال، در حکم رأی بدون روح است. این عنصر از رأی در نظامات حقوقی اعم از نوشته و نانوشته کاربرد دارد. به موجب نظام حقوق نوشته هر اقدام قضایی باید منطبق با قانون باشد. در واقع زمانی که دعوایی مطرح می‌شود مقام رسیدگی‌کننده باید جایگاه قانونی دعوی را پیدا کند و با تطبیق مسئله با قواعد حقوقی و مقررات قانونی حکم قضیه را استخراج نماید (ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی)؛ بنابراین اقدام دادرسی برای پیدا کردن جایگاه قضیه مورد اختلاف و تطبیق آن با مقررات قانونی و نتیجتاً استخراج حکم قضیه را مستند کردن رأی صادره می‌گویند.^۱

رعایت اصول دادرسی از جمله اصول انصاف و عدالت و پرهیز از حب و بغض و تأثیر پذیرفتن از نفوذ اشخاص تقریباً تضمین‌کننده مستند بودن رأی صادره در داوری است. در صورتی که رأی توسط داور بدون رعایت اصول دادرسی صادر شود مطمئناً طرف مقابل به لحاظ خلاف قاعده بودن رأی صادره و مستند نبودن آن در مراجع نظارتی شکایت می‌نماید و رأی معترض‌عنه مورد نقض قرار می‌گیرد. در قانون داوری تجاری بین‌المللی بندهای «ب» و «ح» از ماده ۳۳ به قابلیت ابطال این آرای غیرمستند اشاره دارد که ترجمۀ ماده ۳۴ قانون نمونه داوری تجاری بین‌المللی آنسیترال است؛ بنابراین منظور از مستند بودن رأی دادگاه این است که چه قانون و ماده قانونی یا قاعده فقهی و حقوقی بر مسئله قابل اعمال است. گفته شد مستند بودن در نظام حقوق نوشته تطبیق مسئله با قانون و مواد قانونی است. در حقوق نانوشته با توجه به اینکه قواعد حقوقی مبنای عملکرد قاضی است، این امر به صورت تنظیم قاعده از قضیه سابق صورت می‌گیرد.

۱. صمدی قوشچی، زیداله، *تخلّفات ساختمانی در نظام حقوقی ایران*، تهران: انتشارات جنگل، چاپ دوم، (۱۳۸۳)، ص ۳۸۵.

به‌طور خلاصه شناخت موضوع و مسئله و پیدا کردن قالب حقوقی که بتوان بر مسئله پوشاند و به آن جامعه قانونی بخشید را مستند کردن رأی می‌گویند.^۱

۳-۱-۱. مفهوم جهات رأی و تمایز آن از استناد و استدلال (قاعده لزوم توجیه رأی)
جهات و دلایل رأی با استدلال متفاوت است. جهات و دلایل نیز با هم تفاوت دارد؛ بدین نحو که جهات از منظری به جهات موضوعی و حکمی تقسیم می‌شود. منظور از جهت موضوعی موجبات ایجاد تعهدی هستند که ممکن است ناشی از اعمال حقوقی مانند عقد و قرارداد باشد یا در نتیجه اتفاق و واقعه حقوقی ایجاد شود. جهات حکمی بر اساس قانون ایجاد می‌شود.^۲

اگرچه از سبب، تعاریف متعددی شده است که بسته به اینکه در قلمرو امور موضوعی باشد یا حکمی تعریف آن متفاوت است، ولی مفهوم سبب یا جهت علی‌الاصول در حقوق ایران در زمینه جهات موضوعی است که قابل توصیف قانونی است.

برخی باور دارند موجه بودن معنای عامی دارد که مدلل بودن را در بر می‌گیرد. موجه بودن در معنای خاص مبتنی بر جهات عقلایی، منطقی و نگاه عمیق به مسائل مطروحه است که در واقع تحلیل‌گر با بررسی موضوع، برداشت حقوقی خود از مسئله را بیان می‌دارد؛ اما در معنای عام به دلایل اثباتی و نوعی قضیه نیز توجه می‌شود که می‌تواند با ارزیابی مفصل دلایل یا نگاه مختصر به آن قضیه روشن شود.^۳

عده‌ای از حقوق‌دانان موجه بودن حکم را به معنی مقبولیت عقلایی آن می‌دانند و باور دارند رأیی که صادر می‌شود گرچه دارای مستند قانونی و مبنای استدلالی است، لیکن چون قواعد حقوقی مبتنی بر مسائل عقلایی، منطقی و اخلاقی است لذا نمی‌توان موجه بودن رأی دادگاه را خلاف عقل و منطق دانست.^۴ عده‌ای از نویسندگان نیز در این راستا حکم مستدل و مستند را حکمی می‌دانند که عقلاً و حکماً نتیجه حاصل شده از آن را می

۱. باقری، یوسف؛ صداقتی، سهام، «شاخصه‌های رأی قوی و متقن»، تهران: مجله قضاوت، مدیریت آموزش دادگستری استان تهران، شماره ۷۹، (۱۳۹۳)، صص ۱۵۱ الی ۱۵۷.

۲. کاتوزیان، ناصر، اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی، تهران: انتشارات میزان، (۱۳۸۳)، ص ۱۵۵.

۳. خدابخش، عبدالله، حقوق داوری و دعاوی مرتبط با آن در رویه قضایی، تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار، (۱۳۹۳)، صص ۳۷۹ و ۳۸۰.

۴. رحمدل، منصور، «لطمه بر اساس حکم»، تهران: مجله حقوقی دادگستری، شماره ۷۰، (۱۳۸۹)، ص ۱۰.

پذیرند؛ زیرا گرچه احکام صادره در هر حال ایجاد یقین نمی‌کند، اما عقلاً نویدبخش تحقق امری است.^۱

برخی از حقوق دانان توجیه و استدلال را نحوه بیان و عملکرد قاضی و داور برای به حق و درست جلوه دادن حکم صادره قلمداد می‌کنند، به گونه‌ای که طرف مقابل (محکوم علیه دعوی) با ملاحظه نحوه استدلال به گونه‌ای قانع شود.^۲ لزوم استدلال آرا حتی در متمم قانون اساسی مشروطیت اصل ۷۸ تصریح شده بود: «احکام دادگاه‌ها باید مدلل، موجه و محتوی فصول قانونیه که بر طبق آن‌ها حکم صادر شده است، بوده و علناً قرائت شود.

به‌عنوان نتیجه بحث باید گفت از منظر مقررات شکلی دادرسی مدنی، خواهان باید در دادخواست، جهات استحقاق خود را ذکر کند. در پرونده‌ای که داور نیز در مقام دادرس در صدد حل و فصل اختلاف است متقاضی معاف از تعیین دلایل و جهات ذی‌حق بودن خود نیست؛ زیرا عقلاً و منطقاً زمانی که شخصی متقاضی حل اختلاف از طریق داوری است خود را بنا بر دلایل و جهاتی ذی‌حق می‌داند و بر اساس آن‌ها از داور می‌خواهد که رأی به نفع وی صادر کند. رأیی که داور و قاضی بر اساس دلایل و مدارک، استدلال طرفین و مستندات قانونی صادر می‌نماید در واقع شناسنامه دعوی محسوب شده، باید به گونه‌ای انشا شود که خواننده با خواندن موضوع دعوی، دلایل و اسباب موجهه و مستندات طرفین اجمالاً درک درستی از مسئله داشته باشد.

به عبارت دیگر دادرس یا داور زمانی که به تحلیل و توصیف قضیه بر اساس جهات عقلی و منطقی و حقوقی می‌پردازد در واقع در صدد توجیه و مستدل کردن نظر و نتیجه رأیی است که انشاء می‌شود؛ لیکن زمانی که دلایل ابرازی طرفین را بیان می‌کند یا به علم خود تکیه می‌نماید در واقع رأی خود را مدلل می‌کند. به عبارتی تحلیل منطقی موضوع با تکیه بر مبانی علمی و حقوقی، استدلال تلقی می‌شود و استفاده از دلایل اثبات‌کننده مانند اقرار، شهادت، سند و مدرک، نظریات کارشناس و... به معنی مدلل کردن رأی است. نتیجه اینکه موجه بودن رأی با رأی مستدل مفهومی یکسان و نزدیک به هم دارد، لیکن مدلل بودن رأی با این دو واژه مفهومی متفاوت دارد.

۱. صالحی راد، محمد، «تأملاتی در بابت مستدل بودن احکام دادگاه‌ها»، تهران: مجله حقوق دادگستری، شماره ۴۲، (۱۳۸۲)، ص ۲۴.

۲. جعفری تبار، حسن، فلسفه تفسیری حقوق، تهران: شرکت سهامی انتشار، (۱۳۸۸)، صص ۱۱۳ و ۱۱۴.

شایان ذکر است مستدل و موجه بودن رأی به معنی صدور رأی صحیح نیست، بلکه این آرا بر اساس این استدلال و توجیه صادر شده و ممکن است از طرف مراجع عالی به جهات دیگر نقض گردد.^۱ در واقع مستدل بودن رأی یعنی آراستن حکم به نشانه‌هایی از وجود واقعیت مورد اختلاف که قاضی آن را معماری می‌کند که البته این ساختمان ممکن است توسط مرجع بالاتر به همین دلیل (اختلاف در واقعیت) به هم بخورد.

۴-۱-۱. مفهوم رابطه حقوقی و تمایز آن از استناد، استدلال و جهات رأی

دعوایی که اقامه می‌شود مبتنی بر قرارداد یا واقعه حقوقی است که نشان می‌دهد در عالم واقع چه اتفاقی افتاده و طرفین در خصوص چه مواردی با چه حد و حدودی توافق کرده‌اند. خواهان و خوانده دعوی برای اثبات خواسته یا دفاع از دعوی مطرح شده علیه خویش همواره سعی می‌کنند برای قاضی اثبات نمایند آنچه آن‌ها می‌گویند درست بوده و در واقعیت این‌گونه بین آن‌ها توافق شده است.

دادرس بعد از بررسی شکلی پرونده در بدو ورود به ماهیت قضیه باید روشن نماید آنچه بین طرفین روی داده چه توصیف حقوقی دارد. در واقع باید نخست همه مدارک و مستندات دعوی را در ذهن خود مجسم نماید و با سیر کلی بر موضوع و در نظر گرفتن کلیه جوانب امر، برداشت حقوقی خود از عمل یا واقعه حقوقی رخ داده را استنباط نماید. بعد از استنباط عمل یا واقعه حقوقی باید توصیف حقوقی جزئی‌تر از قضیه را روشن کند تا اینکه به قالب حقوقی و مواد قانونی مرتبط برسد و بتواند حکم قانونی آن را نسبت به آن جاری سازد. در امور کیفری این توصیف حقوقی اهمیت قابل توجهی دارد؛ زیرا دادرس باید عملی که متهم مرتکب شده است را با کلیه اوضاع و احوال حاکم بر قضیه و با در نظر گرفته سه رکن اصلی عمل مجرمانه در ذهن خود مجسم نماید و توصیف عمل ارتكابی را استنباط کند و جرم ارتكابی را استخراج و نهایتاً میزان مجازات را بر اساس اوضاع و احوال مربوطه تعیین نماید. از این‌رو گفته می‌شود «توصیف یک قیاس منطقی است که کبرای آن قاعده حقوقی و صغری آن واقعیتی است که وجود دارد یا حادث شده است و این

۱. امینی، عیسی؛ مصوری، عباس، «موجه و مدلل بودن رأی داوری داخلی با نگاهی به رویه قضایی»، تهران: فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، دانشگاه علامه طباطبائی، سال ششم، شماره ۲۲، (۱۳۹۷)، ص ۲۰۱.

یعنی تطبیق واقع با حکم قانون.^۱ برای مثال در صورتی که طرفین در قالب عقد بیع اقدام به انتقال مال غیرمنقول بدون اجرا و تعیین شرایط عقد بیع معین کرده باشند و خواهان مدعی رجوع از عین موهوبه باشد و این ادعا را در دادگاه مطرح کند که آنچه صورت گرفته عقد هبه است و انتخاب قالب عقد جنبه صوری و غیر واقعی است، دادگاه در ابتدای امر باید با بررسی توصیفی موضوع، قالب آن را مشخص و چنانچه توافق صورت گرفته را عقد هبه قلمداد نماید می‌تواند در صورت موجود بودن عین موهوبه در ید مُتهب رأی به تأیید رجوع از هبه را صادر نماید.

در واقع دادرسی ابتدا منشأ خواسته موضوع دعوی را مشخص می‌کند و با توصیف عمل یا واقعه حقوقی اسباب و جهات رأی را مشخص می‌کند و سپس نسبت به درج آن در رأی خود اقدام می‌نماید و سپس رابطه حقوقی صورت گرفته را بر اساس اسباب و جهات عمل یا واقعه حقوقی تعیین می‌کند؛ یعنی کبرای قضیه همان اصول و مبانی قانونی است. مثلاً تعهدات بین طرفین لازم‌الاجراست. کار قاضی تطبیق موضوع با صغری است. عمل انجام گرفته تعهد حقوقی است. نتیجه «الف» باید تعهد خود را اجرا کند، چون عمل انجام گرفته توسط «الف» یک تعهد صحیح است.

از مهم‌ترین آثار توصیف رابطه حقوقی این است که گفته می‌شود چون توصیف امری موضوعی است، لذا مراجع نظارتی مانند دیوان عالی کشور نمی‌توانند در این مورد نسبت به نظر دادرسی اظهار نظر مبنی بر نقض یا عدم نقض صادر کنند، بلکه دیوان تنها در امور حکمی اظهار نظر می‌کند و باید توصیف دادرسی را با قوانین موضوعه تطبیق دهد و حکم قضیه را از آن استخراج نماید. البته برخی عقیده مخالف دارند و این‌گونه استدلال می‌کنند که اعمال قواعد حقوقی رابطه مستقیمی با توصیف وقایع توسط قاضی دارد و بین توصیف و قانون رابطه محکمی وجود دارد که نمی‌توان با تقسیم آن به امور موضوعی و حکمی نظارت دیوان را بر امور موضوعی منتفی دانست. مضافاً اینکه عقیده به عدم نظارت دیوان بر امور موضوعی به نوعی وادار کردن دیوان به انتخاب نظر دادگاه بدوی است؛ زیرا دادگاه بدوی قطعاً امور موضوعی را به سمتی هدایت و توصیف می‌کند که قالب حکمی مورد نظر دقیقاً بر آن انطباق کند و با این وضعیت عملاً نظارت دیوان در امور حکمی نیز

۱. هرمزی، خیرالله، «توجیه آراء مدنی و ضمانت اجرای عدم رعایت آن»، تهران: مجله پژوهش حقوق و سیاست، دانشگاه علامه طباطبائی، دوره ۶، شماره ۱۱، ص ۳۵.

سالبه به انتفاع موضوع می‌شود و این مخالف اصل ۱۶۱ قانون اساسی در مورد حکم عام نظارت این مرجع در اجرای صحیح قوانین است. البته مسئله توصیف در حقوق بین‌المللی خصوصی به علت عدم تبعیت تمام کشورها از یک قاعده از اهمیت بسیار برخوردار است که عبارت است از تعیین نوع امر حقوقی است که یک قاعده بین‌المللی خصوصی باید نسبت به آن اجرا گردد.^۱

البته برخی از حقوق‌دانان می‌گویند توصیف جست‌وجوی ذهنی است که امور موضوعی را به امور حکمی متصل می‌کند. در واقع توصیف تکنیک حقوقی است که صرفاً حقوق‌دان می‌تواند با تسلط بر مقررات این تکنیک را بر امور موضوعی پیاده کند و حکم قضیه را از دل قواعد حقوقی و قوانین موضوعه استخراج نماید.^۲ این دیدگاه صحیح‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا اگر توصیف را محدود به امور موضوعی بدانیم عملاً نظارت دیوان عالی کشور را سلب و ساقط کرده‌ایم. همچنین امور موضوعی و حکمی هر یک تعریف مجزایی دارند که لازم به تلاقی این تعاریف با تکنیک توصیف نیست؛ چرا که با این تلاقی تفکیک امور حکمی از موضوعی بسیار دشوار می‌شود.

۲-۱. ماهیت مستدل، موجه و مستند بودن رأی

تکلیف دادرس به ذکر اسباب و جهات رأی، به‌عنوان قاعده‌ای حقوقی در همه نظام‌های حقوقی کاربرد دارد و در قوانین اغلب کشورها به‌موجب مقررات مادر یا قوانین عادی مورد تشریح قرار گرفته است. ماده ۳۱۳ قانون آیین دادرسی مدنی آلمان مقرر می‌دارد دادرس موظف است جهات موضوعی و حکمی موضوع پرونده را در رأی خود ذکر کند. در کشورهایی که این اصل در قوانین موضوعه آنها مورد تصریح قرار نگرفته به‌عنوان یکی از قواعد مسلم حقوقی کاربرد دارد به عبارتی حقوق‌دانان و مراجع قانون‌گذاری این دسته از کشورها اعتقاد دارند این اصل به‌مثابه سایر اصول و قواعد حقوقی نیازمند تصریح در قوانین موضوعه نیست، بلکه این قواعد جزو شالوده نظام حقوقی و مبنایی برای وضع مقررات عادی محسوب می‌شوند؛ لذا نه تنها وضع این قواعد ضروری نیست بلکه خلاف

۱. الماسی، نجادعلی، *تعارض قوانین*، تهران: انتشارات نشر دانشگاهی، نوبت بیست‌وهشتم، (۱۳۹۴)، ص ۷۸.

2. La distinction du fait et du droit- Gabriel Marty – Recueil, 1e semaine juridique, 1974.

اصول حقوقی است.^۱ در ایران در مواد ۴۴۴ و ۴۴۹ قانون موقتی اصول محاکمات حقوقی ۱۳۲۹ و جزء ۳ از ماده ۲۳۴ و جزء ۶ از مواد ۲۳۹ قانون آزمایش و جزء ۴ از ماده ۱۵۳ و جزء ۹ از ماده ۱۵۹ قانون آیین دادرسی مدنی در مورد موضوع و لزوم مستدل بودن آراء بحث شده است.^۲

آنچه در این گفتار مورد مسئله است اینکه ماهیت تکلیف داور و دادرس به ذکر اسباب و جهات صدور رأی صادره چیست؟ در واقع اگر تکلیف قاضی را از جمله مقررات اصولی قلمداد نماییم، در صورتی که حتی در قوانین موضوعه نظام حقوقی کشورهای مختلف این قاعده وضع نشده باشد دادگاه و دادرس موظف به تبعیت از آن است کما اینکه قاضی در عمل موظف به اعمال قواعدی از قبیل عطف به ماسبق نشدن قوانین، اصل استصحاب و سایر قواعد حقوقی است، اما چنانچه قاضی بر اساس قواعد شکلی آیین دادرسی موظف به ذکر جهات و اسباب صدور رأی باشد حتماً این تکلیف باید به موجب قوانین موضوعه به تصویب مجالس قانون گذاری رسیده و لازم الاجرا باشد. ذکر جهات صدور رأی به اصحاب و طرفین، حقوق دانان اجازه می دهد دلایل حکم و صحت آن را بررسی کرده و همه می توانند شخصاً در این مورد که قاضی چه تصمیمی گرفته است قضاوت کنند و این خود یک عامل بازدارنده در صدور آراء غلط می شود. از طرفی یکی از قاعده های روان شناسی این است که انسان در مورد آنچه در ذهن او نشسته و خوب و واضح بیان می شود وقتی روی کاغذ برود، بسیار منطقی تر، بهتر و زیباتر نمود می کند.

در حقوق فرانسه شورای عالی دولتی بر این عقیده است که رعایت اسباب موجهه و جهات رأی از جمله مقررات شکلی و آمره است که صرفاً اگر دارای پشتوانه قانونی باشد دادگاه ملزم به تبعیت از آن است.^۳

برخی بر این باورند که ذکر جهات و اسباب صدور رأی از جمله اصول دادرسی است که ریشه در حقوق فطری و طبیعی بشر دارد. در واقع زمانی که شخصی محکوم به انجام امری می شود باید عقلاً و منطقاً از دلیل و جهات محکومیت خویش مطلع شود تا اولاً با

۱. هرمزی، خیرالله، «توجیه آرای مدنی و ضمانت اجرای عدم رعایت آن»، تهران: پژوهش حقوق و سیاست، دانشگاه علامه طباطبائی، دوره ۶، شماره ۱۱، ص ۲۳.

۲. متین دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، تهران: انتشارات مجد، جلد ۲، (۱۳۸۸)، ص ۴۳.

۳. عیدادوار، موسوعه، اصول المحاکمات و الاثبات و المتعینة، بیروت، جلد الثانی، (۱۹۷۸)، ص ۴۴.

اقتناع خویش نسبت به اجرای محکوم به اقدام نماید، ثانیاً اقدامی تلافی‌جویانه در اجرای محکوم به انجام ندهد. در واقع زمانی که شخصی دلیل محکومیت خود را نمی‌داند و احساس می‌کند به ناحق محکوم شده در صورتی که نسبت به اجرای رأی هم اقدام نماید بعد از آن ممکن است اقداماتی تلافی‌جویانه جهت جبران آن انجام دهد درحالی که اگر محکوم علیه از جهات و دلایل محکومیت خویش مطلع شود این جهات می‌تواند وی را قانع کند تا از اقدامات تلافی‌جویانه جلوگیری به عمل آورد.^۱

به نظر می‌رسد ذکر اسباب و جهات صدور رأی به‌عنوان اصل حقوقی محسوب می‌شود و همان‌گونه که گفته شد ریشه در حقوق فطری انسان دارد؛ زیرا احترام و رعایت حق دفاع مستلزم ذکر جهات و دلایل آن است. از سوی دیگر ذکر اسباب رأی بیان چگونگی اقتناع دادرس و نحوه رسیدن به واقعیت است. در واقع اگر دادرس به بیان این موارد در رأی صادره اقدام ننماید یا به صورت ناقص جهات رأی را ذکر نماید نمی‌توان به رأی وی اعتماد و اطمینان حاصل کرد، بلکه همواره رأی صادره مورد تشکیک و انکار قرار می‌گیرد. توجیه و استدلال رأی یگانه طریق است که به رویه قضایی ارزش علمی می‌دهد.^۲ در حقیقت قاضی برای صدور رأی باید کلیه تحقیقات لازم را انجام دهد و مدارک و مستندات طرفین را مورد ارزیابی قرار دهد و در صورتی که دلایل و مدارک در دسترس نباشد تمهیدات لازم را به‌منظور دستیابی به مدارک مزبور به کار گیرد و در نهایت با تسلط کامل بر موضوع به توصیف قضیه بپردازد و جهات و دلایل نظر خود را در رأی به‌صراحت و با بیانی گویا ذکر نماید و در پایان نتیجه رأی را به سود یکی از طرفین دعوی اعلام نماید.

علاوه بر آن باید بین اسباب موجهه و مفاد رأی از حیث مستند و قانونی انطباق وجود داشته باشد.

به‌هرحال ذکر اسباب و جهات رأی علی‌الخصوص اسباب و جهات موضوعی و واقعی از ضروریات یک رأی است که مسیر جست‌وجو و انتخاب اسباب و جهات حکمی قضیه را فراهم می‌نماید. از این‌رو عدم ذکر جهات موضوعی از ایرادهای اساسی رأی محسوب می‌شود و اصلاح حکم صادره در این خصوص ضروری است، اما عدم ذکر اسباب قانونی و حکمی از نواقص بنیادین رأی محسوب نمی‌شود و مراجع قضایی عالی می‌توانند ضمن

۱. الکیک، محمدعلی، اصول التلیب الاحکام الجنائیه فی ضوء الفقه و القضاء، مطبع البیروت، ۱۹۸۸، ص ۹.

۲. متین دفتری احمد، پیشین، ص ۴۳.

تأیید دادنامه بدوی اسباب و جهات قانونی را اصلاح نمایند، اما در عدم ذکر اسباب واقعی حکم دادگاه تجدیدنظر باید مراتب را به دادگاه بدوی جهت اصلاح رأی صادره اعلام و پرونده را برای اصلاح این مورد به دادگاه بدوی ارسال کند.^۱

۲. قواعد عمومی استدلال و استناد رأی

به منظور استدلال و استنتاج رأی، قاضی ابتدا باید واقعیت را احراز نماید سپس حکم آن را مشخص و نهایتاً بر اساس مستندات قانونی نظر خود را اعلام می‌کند. برای رعایت این مراحل لازم است دادرس در قالب قواعد حقوقی مشخصی حرکت کند تا بتواند نسبت به صدور حکم منطبق با عدالت و انصاف اقدام نماید. این گفتار به بررسی اصولی می‌پردازد که رعایت آن منجر به صدور حکم مستدل و مستند می‌گردد.

۲-۱. اصل یافتن جهات حکمی و بررسی جهات موضوعی

منظور از امور موضوعی وقایعی است که قضیه را آن گونه که حقیقتاً به وقوع پیوسته نشان می‌دهد. هرگونه محتوا اعم از سند و مدرک، دلیل، قرینه، اماره و ... که مبین وقوع حادثه و اتفاق موضوع دعوی باشد ناظر بر امور موضوعی است، خواه از جانب طرفین دعوی ارائه شده باشد یا شرایط و اوضاع و احوال حاکم بر موضوع بیانگر این مسائل باشد یا اینکه دادرس به این مسائل علم پیدا کند.^۲ در هر حال وقایع و امور موضوعی دعوی اعم از اینکه توسط طرفین دعوی ارائه شده یا اینکه بنا بر تدابیر و تصمیم‌های دادگاه این امور حاصل شده باشد، به منزله تأیید این امور توسط قانون و امور حکمی نیست؛ بلکه دادگاه در این اصل وظیفه دارد امور حکمی را با امور موضوعی تطبیق دهد و قالب قانونی و حقوقی آن را انتخاب و با توجه به مواد قانونی و حکمی استدلال و استناد خود را بیان و نهایتاً از دل تطبیق و انطباق نظر نهایی (رأی) صادر می‌شود. به بیان دیگر قانون تنها مشخص می‌کند

۱. هرمزی، خیرالله، پیشین، ص ۳۵.

2. Levy, prof, "judicial Review of fact questions", *Administrative law review*, vol. 4, (2005), p1.

که کدام جنبه از این وقایع و رویدادهایی که خارج از قانون و در عالم خارج اتفاق افتاده موجد حق و تکلیف است.^۱

مسائل حکمی اموری است که در رابطه با کاربرد و اجرا و تفسیر قانون توسط قاضی مشخص می‌شود.^۲ در واقع کلیه تصمیمات و مسائل تفسیری که به نوعی مفهوم و معنای قوانین و سایر متون حقوقی و فقهی را روشن می‌کند بدون اینکه وارد بررسی و ارزیابی وقایع و اعمال حقوقی که در عالم خارج اتفاق افتاده باشد ناظر بر مسائل حکمی است. هر اتفاقی که در عالم خارج اتفاق می‌افتد و منجر به اختلاف و طرح دعوا می‌شود و در قانون محکوم‌له و علیه آن مشخص شده است، در واقع آنچه قانون برای پاسخ به این مسئله وضع کرده امر حکمی است. این در حالی است که حکم هر قضیه و مسئله بر اساس قانون به وضوح مشخص نیست؛ چرا که در این صورت دیگر طرح دعوی و پرداخت هزینه دادرسی و صرف وقت در دادگستری امری بیهوده و عبث است. به هر حال امور حکمی معطوف به قالب‌های قانونی است که به علت تعدد مصادیق و ایجاد مسائل جدید و پیچیده انتخاب امور حکمی و قالب قانونی برای آن‌ها همیشه ساده نیست. از این رو دادرسی در موضع قضا با تفسیر قانون ضمن رعایت استانداردها و قواعد حقوقی حکم مسئله را مشخص می‌کند. مثلی در این موضوع وجود دارد که «شما امور موضوعی را اثبات کن، دادرسی قانون را می‌داند». بررسی امور حکمی یعنی پی بردن به قانونی که حاکم بر موضوع است.

گرچه به نظر می‌رسد امور موضوعی و حکمی به راحتی از هم قابل تفکیک است، اما عملاً مسائلی وجود دارد که تشخیص حکمی و موضوعی بودن آن‌ها بسیار پیچیده و بعضاً دووجهی و مختلط است. در واقع برخی مسائل در دعاوی پیش می‌آید که دربردارنده مسائل قانونی و ماهوی هستند. البته بر قاعده تعیین حکم توسط دادرسی استثنائاتی مانند قواعد عرفی، قانون خارجی و مقررات مربوط به احوال شخصیه سایر مذاهب وجود دارد. به هر حال در بحث استدلال و استنتاج از مهم‌ترین اصولی که دادگاه و داور باید مورد توجه قرار دهد این است که وارد بر امور موضوعی نشود و بر اساس امور موضوعی که طرفین ارائه می‌کنند یا اوضاع و احوال قضیه، حکم قضیه را استنتاج نماید. به عبارت بهتر

1. Zuckerman, A.S Adrian, 1986, "law fact our justices", Boston university law review, xo; 66, pp. 1-7.

۲ - شمس، عبدالله، *دله اثبات دعوی*، تهران: انتشارات دراک، (۱۳۹۶)، ص ۳۴-شماره ۲۳.

حق ارائه و اضافه کردن امور موضوعی را ندارد؛ بلکه این امور که از جانب طرفین دعوی ارائه شده را مورد بررسی و کنکاش قرار می‌دهد و نهایتاً با یافتن حکم آن، رأی خود را صادر می‌کند. به عبارت ساده‌تر قاضی مکلف است در چارچوب دادخواست ارائه‌شده حرکت کند و حکم ماده ۲ آیین دادرسی مدنی نیز در تأیید این مطلب است که هیچ دادگاهی حق رسیدگی به موضوع حقوقی را ندارد، مگر اینکه اشخاص ذی‌نفع آن را خواسته باشند. سپس امور موضوعی در اختیار طرفین و آن هم در چارچوب دادخواست مطروحه یا تغییرات مجاز بر اساس دعاوی طاری است.

۲-۲. اصل مباشرتی بودن استدلال و استناد

یکی از اصول دادرسی و رسیدگی دادرسی و داور مباشرت شخص مورد نظر به پرونده موضوع دعوی است. در واقع قانون آیین دادرسی به منظور رعایت این اصل صلاحیت ذاتی و محلی و مقرراتی از این دست را تعریف کرده که الزاماً مرجع صالح به موضوع دعوی رسیدگی نماید. ماده ۸ به‌طور مطلق و بدون استثنا به جنبه‌هایی از این حکم اشاره نموده است؛ بنابراین اصل بر عدم امکان نیابت در رسیدگی قضایی است جز در مواردی که قانون‌گذار به صراحت تکلیف به نیابت داده است. در واقع قانون در مواردی که امکان بررسی موضوع در حیطه صلاحیت دادگاه رسیدگی‌کننده به پرونده نیست هم تکلیف کرده که باید به مرجع صالح نیابت داده شود تا برابر مقررات موارد نیابت انجام شود؛ لیکن در نهایت دادگاه اعطاکننده نیابت است که در خصوص موضوع مورد دعوی تصمیم‌گیری و رأی نهایی را صادر می‌نماید.

۲-۳. اصل بار اثبات و امتناع دادرسی

در کلیه نظامات حقوقی یکی از اصول دادرسی این است که بار اثبات ادعا بر عهده مدعی است. به عقیده یکی از حقوق‌دانان بار سنگینی بر دوش خواهان قرار دارد که همان اقامه دلیل برای اثبات دعوی خود است.^۱ کسی که علیه وی دعوایی مطرح شده باید منتظر بماند تا مدعی برای ادعای خود دلیل محکمه‌پسند قرار دهد، در غیر این صورت اصلاً وارد

۱. صدرزاده افشار، سیدمحسن، *دله اثبات دعوی در حقوق ایران*، تهران: انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، چاپ چهارم،

مرحله دفاع نمی‌شود. دادرس مثل مورخ مکلف نیست بگوید که موضوع ادعای خواهان صحت دارد یا نه، بلکه باید بگوید ادعای مذکور به قدر کافی به اثبات رسیده یا نه. به عبارتی اگر دعوی مطرح شود دادگاه یا داور حق ندارند برای اثبات ادعای مدعی پیگیر دلیل و مدرک باشد، بلکه در صورتی که مدعی در مهلت قانونی و متعارف نسبت به ارائه دلیل اقدام کرد مقام رسیدگی کننده مکلف است دلایل ارائه شده را از حیث جنبه اثباتی و صحت و سقم مورد بررسی قرار دهد و شرایط لازم را به منظور رعایت اصل تناظر برای طرف مقابل فراهم نماید تا نامبرده نیز از خود دفاع کند و سپس با استدلال و استناد رأی صادر نماید.^۱

در واقع هر یک از طرفین ملزم هستند جهات موضوعی مستند ادعاهای خویش را نزد دادگاه به اثبات برسانند. این تکلیف از جمله آثار اصل تسلیط طرفین بر قلمرو موضوعی دعوا است. به موجب این اصل طرفین بر جهات موضوعی دعوی تسلط داشته و نتیجتاً مکلف‌اند همین جهات را اثبات نمایند. بدین منظور طرفین در صورتی می‌توانند جنبه‌های موضوعی دعوی را به خوبی تشریح نمایند که به صورت متقاعدکننده بیان شود؛ یعنی مبتنی بر قواعد حقوقی در جایگاه خود باشد.^۲ در مقابل دادگاه یا داور به‌عنوان مقام قضاوت کننده حق ورود به ارائه و جمع‌آوری دلیل و مدرک ندارد، بلکه باید دلایل و مدارک را مورد سنجش قرار دهد و با توجه به بار اثبات دلایل ارائه شده مدعی را از مدعی علیه تشخیص دهد و بر اساس این تشخیص از مدعی علیه دفاعیات لازم را اخذ و نهایتاً با توجه به دلایل و مستندات پرونده رأی مستدل و مستند صادر می‌نماید.

البته به نظر می‌رسد این قاعده باید تا حدودی تعدیل گردد. قانون آیین دادرسی در ماده ۱۹۹ به دادرس اجازه داده در کلیه امور حقوقی دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلایل طرفین، هرگونه تحقیق و اقدامی که لازم است را برای کشف حقیقت انجام دهد. به نظر نگارنده هدف غایی از بنیاد دادگستری احقاق عدالت است. حال اگر دست قاضی تماماً بسته باشد که تنها به دلایل طرفین نگاه کند و خود مانند یک دستگاه بر اساس آن دلایل

۱. خلیلیان، خلیل، دعاوی حقوقی ایران و آمریکا مطرح در دیوان داوری لاهه، تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار، چاپ ۱، (۱۳۸۲)، ص ۱۲۳.

۲. غمامی، مجید؛ آذین، سیدمحمد، «نقش متقابل دادرسی و اصحاب دعوی در اثبات و ارزیابی امور موضوعی در دادرسی مدنی»، تهران: فصلنامه حقوق، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۹، شماره ۲، (۱۳۸۸)، ص ۲.

صرفاً به ارزیابی پردازد، می‌توان گفت احقاق حق را فدای اصول نموده است. در جمع منع دادرس از تحصیل دلیل و لزوم کشف حقیقت می‌توان گفت ارزش و مواعد اقامه دلایل برای اصحاب دعوی همان است که در قانون مشخص شد. ولی دادرس می‌تواند برای کشف حقیقت هر اقدام لازم را به صورت متعارف انجام دهد. رأی از یکی از دادگاه‌های استان مازندران صادر گردیده که به خوبی بین این دو موضوع را جمع نمود و نهایتاً چهره زیبای حقیقت که در پس اصول و تشریفات قانونی پنهان بود را آشکار نمود. شخص «الف» در سال ۱۳۷۹ سه دانگ از سرقفلی ملکی را از شخص «ب» خریداری می‌نماید. لازم به ذکر است سابقه دوستی این دو شخص بیش از چهل سال بوده است. در سال ۱۳۹۶ همسر شخص «الف» در پی دعوی مهریه سه دانگ ملک فوق را توقیف می‌کند. شخص «ب» پیشنهاد می‌نماید پشت همان قرارداد سال ۱۳۷۹ اقاله‌نامه‌ای تنظیم گردد نهایتاً رأی بر ابطال اقاله و عدول از نظر اولیه می‌دهد و رأی در دادگاه تجدیدنظر تأیید می‌شود. آیا برای دادرس دادگاه با این حجم پرونده آسان‌تر نبود که به استناد اقرار در مرجع قضایی دیگر، دعوی شخص «ب» را رد نماید؟ لیکن نامبرده برای کشف حقیقت در راستای قانون، این اقدامات را انجام داد و چه زیبا به حقیقت دست یافت.^۱ به نظر می‌رسد در راستای موجه و مستدل نمودن آرا باید به قاضی اجازه تحقیق برای کشف حقیقت داده شود، هر چند این موضوع شمشیری دولبه است، ولی کشف عدالت و حقیقت به هر زخم بُرنده‌ای می‌ارزد.

۴-۲. اصل تعادل توافعی (تناظر)

به نظر نگارنده واژه تعادل توافعی بهتر از تناظر است؛ زیرا تناظر مفهومی عام و به معنای مناظره دارد، ولی تعادل توافعی صرفاً به عدالت در مرافعه اشاره دارد و خاص می‌باشد. در مورد لزوم رعایت آن که از اصول دادرسی است تردیدی وجود نداشته و از بحث ملازاد جلوگیری می‌شود.

اصل تناظر ایجاب می‌کند که اصحاب دعوی بتوانند تمام آنچه را که در رسیدن به خواسته‌های خود و کشف حقیقت واقع لازم و مفید می‌دانند اعم از ادعاها، ادله و

۱. دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۱۵۱۰۵۰۱۵۲۴ از شعبه پنجم دادگاه عمومی ساری و ۹۹۰۹۹۷۱۵۲۴۴۰۰۱۰۴ از شعبه ۳۴ دادگاه تجدیدنظر استان مازندران.

استدلالات به آگاهی قاضی برسانند و در عین حال امکان آگاهی از آنچه رقیب در این خصوص ارائه نموده و نیز فرصت مورد مناقشه قرار دادن آن‌ها را داشته باشند. این اصل بر تمام دادرسی‌ها در مراجع قضاوتی حاکم است، چه دادرسی‌هایی که مسئول آیین اختصاصی بود و یا قواعد عام دادرسی بر آن‌ها حاکم است.^۱

اصل تعادل ترافیعی در امر دادرسی از چنان اهمیتی برخوردار است که حتی اگر در قانون نیز مورد تصریح قرار نگرفته باشد، به لحاظ فطری بودن این قاعده رعایت آن الزامی است. مهم‌ترین وظیفه در رعایت اصل تعادل ترافیعی برعهده قاضی است. قاضی باید به اجرای تکالیفی که اصحاب دعوی به موجب اصل تناظر دارند، نظارت نماید و مطمئن شود عناصر دلیلی که یک طرف مورد استفاده قرار می‌دهد به رقیب او ابلاغ شده باشد و نباید عناصری را که ابلاغ نشده و بنابراین امکان مناقشه در خصوص آن وجود ندارد مورد توجه قرار گیرد. به طور کلی قاضی نمی‌تواند در تصمیم خود جهات، توضیحات یا اسنادی را مورد استفاده قرار دهد که اصحاب دعوی نتوانسته‌اند نسبت به آن متناظراً جدال نمایند.^۲ بنابراین از چهره‌های یک رأی مستدل و مستند که قاضی مسئول آفرینش آن است، این مطلب است که نباید ماهیت‌هایی که بدون توجه به آیین ارائه و رسیدگی به دلیل، تحصیل شده باشد، در رأی بیاورد. البته این تکلیف قاضی زمانی که فرصت و امکان اقدامات برای تناظر را فراهم آورد، ساقط است و لازم نیست عملاً اتفاق بیفتد چه بسا شخص نخواهد از فرصت استفاده کند یا در جلسه حضور نیابد.

مواد ۱۴ تا ۱۷ کد آیین دادرسی مدنی فرانسه بیانگر لزوم رعایت اصل تعادل در ترافع است. در ماده ۱۵ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه تکلیف هر یک از اصحاب دعوی به اعلام جهات موضوعی و حتمی ادعاهای خود به طرفی دیگر به منظور امکان تدارک دفاع آن طرف است بیان گردیده و در ماده ۱۶ قاضی مکلف به رعایت اصل تعادل ترافیعی از حیث اتخاذ تصمیم بر مبنای توضیحات و مدارکی، اصحاب دعوی متناظراً اعلام و آن را مورد مناقشه قرار داده‌اند، می‌باشد.

۱. شمس، عبدالله، «اصل تناظر»، تهران: مجله تحقیقات حقوقی، دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۳۶-۳۵، (۱۳۸۱)، صص ۶۱ تا ۶۳.

۲. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، تهران: انتشارات دراک، ، جلد دوم دوره پیشرفته، چاپ هفدهم، (۱۳۸۷)، ص ۱۲۶.

۳. ضمانت اجرای عدم استدلال و استناد

اصل ۱۶۶ قانون اساسی ایران عنوان می‌نماید: « احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است. » این امر نشان از اهمیت آرا قضایی است. نظارت بر رفتار قضات به صورت رسمی و غیررسمی صورت می‌پذیرد. نظارت رسمی نیز گاه به صورت غیرمستقیم است که توسط دادگاه‌های عالی در مقام نظارت بر حکم صادره اعمال می‌شود گاه توسط نهاد تخصصی است که به منظور رسیدگی به تخلفات قضات بنیان گذاشته شده است.

۳-۱. نظارت قضایی

نظارت قضایی بر آرا دادگاه‌ها به دو صورت انجام می‌گیرد. حالت اول زمانی است که محکوم علیه می‌تواند به حکم صادره در مهلت قانونی اعتراض کند و مرجع تجدیدنظر مجدد پرونده را مورد بررسی قرار می‌دهد و چنانچه نقص یا جهات نقضی وجود داشته باشد حسب مورد تصمیم مقتضی اعمال می‌کند. البته این نوع نظارت بی‌تردید از نوع رأی صادره دادگاه تبعیت می‌کند، بنابراین تشخیص و تمیز نوع رأی (حکم یا قرار) از حیث قابلیت شکایت و نتیجتاً نظارت اثرگذار است.^۱

اکنون دادگستری در ایران متشکل از دادگاه‌های عمومی حقوقی و جزایی است که حسب مورد صلاحیت رسیدگی به تمامی پرونده‌های حقوقی و کیفری را عهده‌دار است، مگر اینکه قانون در این خصوص مواردی را به لحاظ اهمیت یا تخصصی بودن مستثنی کرده باشد (مانند جرایم اطفال و دعاوی خانوادگی).

بر اساس ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی در دعاوی مالی که خواسته یا ارزش آن از سه میلیون (۳,۰۰۰,۰۰۰) ریال متجاوز باشد و کلیه احکام صادره در دعاوی غیرمالی قابل تجدیدنظر در دادگاه تجدیدنظر هستند. در واقع دادگاه تجدیدنظر نیز صلاحیت عمومی جهت رسیدگی به تمامی دعاوی حقوقی و کیفری را دارد.

بر اساس ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی: «قضات دادگاه‌ها موظف‌اند موافق قوانین به دعاوی رسیدگی کرده، حکم مقتضی صادر و یا فصل خصومت نمایند. در صورتی که قوانین موضوعه کامل یا صریح نبوده یا متعارض باشند یا اصلاً قانونی در قضیه مطروحه

۱. نهرینی، فریدون، آیین دادرسی مدنی، تهران: انتشارات گنج دانش، جلد سوم، (۱۳۹۸)، ص ۴۱۳.

وجود نداشته باشد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، حکم قضیه را صادر نمایند و نمی‌توانند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزند والا مستنکف از احقاق حق شناخته شده و به مجازات آن محکوم خواهند شد.»

بنابراین دادگاه‌ها باید ترتیب این مقرر را در صدور رأی رعایت کنند و حکم خود را به ترتیب مستند به قانون، منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و مرتبه آخر اصول حقوقی که مخالف موازین شرعی نباشد صادر کنند. ماده ۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ نیز در این خصوص مقرر می‌دارد: «قضات دادگاه‌های عمومی و انقلاب مکلف‌اند به دعاوی و شکایات و اعلامات موافق قوانین موضوعه و اصل یکصد و شصت و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رسیدگی کنند و حکم قضیه مطروحه را صادر نمایند.» در ماده ۹ همین قانون نیز بیان داشته: «قرارها و احکام دادگاه‌ها باید مستدل بوده و مستند به قانون یا شرع و اصولی باشد که بر مبنای آن حکم صادر شده است. تخلف از این امر و انشاء رأی بدون استناد موجب محکومیت انتظامی خواهد بود.»

در واقع اگر رأیی توسط دادگاه نخستین بدون استدلال و استناد صادر شود، دادگاه تجدیدنظر می‌تواند نسبت به نقض رأی اقدام و حسب مورد رأی را اصلاح یا رأی جدید صادر نماید یا پرونده را برای رسیدگی مجدد به مرجع بدوی ارسال نماید. در واقع اگر رأی دادگاه بدوی نتیجتاً موافق با رأی تجدیدنظر باشد اما فاقد مبنا و استدلال و استناد باشد دادگاه تجدیدنظر طبق مواد فوق مکلف است رأی دادگاه بدوی را اصلاح نمایند یعنی رأی مورد نظر را به صورت مستدل و مستند صادر و تأیید کند.

بر اساس ماده ۳۵۶ قانون آیین دادرسی مدنی مقرراتی که در دادرسی بدوی رعایت می‌شود در مرحله تجدیدنظر نیز جاری است. در واقع دادگاه تجدیدنظر در مقام ناظر صلاحیت دوباره قضاوت کردن و ممیزی و بازبینی رأی تجدیدنظر خواسته را دارد. در واقع باید علاوه بر اینکه جنبه موضوعی قضیه را باید مجدد مورد بازبینی قرار دهد جهات حکمی قضیه را نیز باید بررسی و از حیث تطبیق با قوانین و مقررات موضوعه حکم صادره را حسب مورد تأیید، اصلاح یا نقض نماید؛ بنابراین همین دادگاه تجدیدنظر هم در معرض قضاوت برای رأی غیرمستدل و غیرمستندات دیوان عالی کشور حسب نوع پرونده یا ریاست قوه قضاییه با اعمال ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری بر قضات نظارت دارد.

بر اساس اصل ۱۶۱ قانون اساسی نظارت بر حسن اجرای قوانین در دادگاه‌ها از وظایف ذاتی دیوان عالی کشور برشمرده شده است. عملکرد دیوان عالی کشور در این خصوص اغلب به صورت ممیزی احکام دادگاه‌ها و نقض یا ابرام آن‌ها بر اساس انطباق یا عدم انطباق با قوانین و ایجاد وحدت رویه قضایی در قوانین عادی صورت می‌پذیرد.^۱ در قوانین فعلی اختیار دیوان عالی کشور در نظارت بر حسن اجرای قوانین در دادگاه‌ها از طرق قانونی متعدد صورت می‌گیرد. از یک جهت بر اساس ماده ۲۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب دیوان عالی وظیفه ممیزی حکم صادره از حیث رعایت یا عدم رعایت قوانین موضوعه است که حسب مورد نسبت به تأیید یا نقض رأی صادره اقدام می‌نماید. از جمله موارد نقض دادنامه معترض‌عنه این است که بدون توجه به دلایل و مدافعات اصحاب دعوی یا بدون این جهات و اسباب رأی صادره را ذکر نماید اقدام به صدور رأی کرده است. در حقیقت دیوان وظیفه ذاتی نظارت بر اجرای قانون را عهده‌دار است و بدون ورود در ماهیت دعوی و صرفاً از حیث ملاحظه رعایت یا عدم رعایت موازین قانونی توسط دادگاه صادرکننده رأی ابزار نظارتی بر حسن اجرای قانون توسط محاکم دادگستری است. علاوه بر موارد فوق شعب دیوان به‌عنوان عضو هیئت عمومی می‌تواند در مواردی که پرونده منجر به صدور رأی اصراری می‌شود یا مراتب جهت صدور رأی وحدت رویه به هیئت عمومی دیوان عالی کشور ارجاع می‌شود بر جوانب آرا صادره نظارت نماید.^۲ علاوه بر آن در ماده ۳۹۲ قانون آیین دادرسی مدنی آمده است که: «... عضو شعبه مکلف است ضمن مراجعه به پرونده برای تهیه گزارش، چنانچه از هر یک از قضات که در آن پرونده دخالت داشته اند تخلف از مواد قانونی، یا اعمال غرض و بی‌اطلاعی از مبانی قضایی مشاهده نمود، آن را به طور مشروح و با استدلال در گزارش خود تذکر دهد. به دستور رییس شعبه رونوشتی از گزارش یاد شده به دادگاه عالی انتظامی قضات ارسال خواهد شد. به نظر یکی از موارد بی‌اطلاعی از مبانی حقوقی صدور رأی غیرمستدل و غیرموجه است.

۱. یآوری، فتح‌الله، «نظارت دیوان‌عالی کشور بر اجرای صحیح قوانین در محاکم»، تهران: مجله حقوقی و قضایی دادگستری، شماره دوم، (۱۳۷۰)، ص ۲۲.

۲. عابدیان، میرحسین، «دیوان‌عالی کشور و نظارت بر حسن اجرای قوانین»، تهران: مجله حقوقی دادگستری، (۱۳۷۸)، ص ۱۸.

شایان ذکر است برابر ماده ۲۲ قانون نحوه‌ی نظارت بر رفتار قضات از جمله جهات شروع به رسیدگی دادرسی انتظامی به تخلفات قضات را اعلام شعبه دیوان عالی کشور در مقام رسیدگی به پرونده قضایی ارجاع دادگاه عالی (از جمله دادگاه تجدیدنظر) می‌داند.

۲-۳. نظارت غیرقضایی

نظارت بر آراء دادگاه‌ها محدود به نظارت مستقیم قضایی نیست. دادگاه‌ها در صدور رأی از جنبه‌های مختلف تحت نظر قرار دارند. نظارت غیرمستقیم گرچه ضمانت اجرای مستقیمی ندارد، اما به‌مثابه چشم‌هایی است که مدام اقدامات و تخلفات قضات را مورد رصد قرار می‌دهند و برنامه‌هایی که از طرف معاونت آموزش با همکاری دانشگاه‌ها و دادگاه‌ها در دانشکده‌های حقوق با موضوع تحلیل آراء می‌تواند، موجب تشویق قضات به صدور آراء مستدل و مستند شود.

حقوق‌دان‌ها و دانشگاهیان از جمله افرادی هستند که با دانش و علم روز بر رفتار و عملکرد قضات نظارت می‌کنند. این گروه با بررسی‌ها و تحلیل و تفسیرهایی که از قوانین و مقررات ارائه می‌کنند به خوبی می‌توانند در موارد اختلافی راه‌گشای قضات در دادگاه‌ها باشند. بسیاری از مسائل حقوقی در زمینه‌های مختلف به علت ابهام مقررات سبب تشتت آراء و ابهام در تصمیمات قضایی می‌شود؛ به این صورت که ممکن است یک قاضی در موارد مشابه به دلیل ابهام قانون آراء غیرمستدل صادر کند. دکتربین حقوقی و صاحب‌نظران با استدلال و استناد به قوانین مختلف می‌توانند راه‌گشای قضات باشند به گونه‌ای که بسیاری از اسباب موجهه و استدلال و استندهای دادگاه‌ها در آراء صادره متکی بر نظرات این گروه است. تشویق قضات و انتخاب آراء برتر هر هفته یا ماه از سوی صاحب‌نظران و کارشناسان و ارتقا درجه بر این اساس (مستدل و مستند بودن آراء) مطمئناً تأثیری مثبت در صدور آراء صحیح دارد.

علاوه بر متخصصان دانشگاهی، افرادی مانند وکلا، کارشناسان دادگستری، خبرنگاران، ارباب‌رجوع، نمایندگان حقوقی و به‌طور کلی اشخاصی که به هر نحو در دادگستری و روند پیگیری و پیشرفت پرونده دخالت دارند به‌گونه‌ای نامحسوس بر عملکرد قضات نظارت دارند. تجربیات کشورهای توسعه‌یافته ثابت کرده است نظارت یک‌سویه و مستقیم توسط نهادهای نظارتی که ذاتاً چنین وظیفه‌ای دارند نتوانسته جلوی صدور آراء غیرمستدل را بگیرد. زمانی که تنها یک مرجع برای نظارت بر عملکرد قاضی پیش‌بینی شده که دارای

سازمان مستقل و مجزا است و عملاً پرونده‌های دادگاه را ملاحظه نمی‌کند تا اینکه موضوعی به آن مرجع گزارش شود یا مورد شکایت واقع شود، دادرس سهل‌انگار بیشتر به خود جرئت می‌دهد تا از دایره قانون و استدلال و استناد و توجیه خارج شود، لیکن زمانی که نظام شفافیت عملکرد در کلیه دستگاه‌های حاکمیتی و دولتی از جمله نحوه عملکرد قضات وجود داشته باشد و آرای صادره مورد نقد و بررسی عموم قرار گیرد امکان صدور چنین آرای به نحو بسیار محسوسی پایین می‌آید. در واقع یکی از مؤثرترین راه‌های ارتقا کیفیت عملکرد قوه قضاییه و یکی از کارآمدترین و کم‌هزینه‌ترین روش‌های مبارزه با فقر دانش حقوقی در دستگاه قضایی در همه کشورها، علنی‌سازی آرای قضات است.

در واقع با طراحی سامانه اینترنتی و انتشار روند پرونده و مدارک و مستندات متعاملین استدلال و استنتاج قاضی در معرض قضاوت همگان قرار گیرد. این مهم در حقوق موضوعه ایران نیز مورد توجه قانون‌گذار قرار گرفته است. بر اساس بند ۴ جزء «د» ماده ۲۱۱ قانون برنامه پنجم توسعه: «به منظور گسترش فرهنگ حقوقی و قضائی، اصلاح رفتار حقوقی و قضائی مردم، نهادینه‌سازی فرهنگ قانون‌مداری و نیز در راستای پیشگیری از وقوع جرایم و کاهش دعاوی حقوقی تا سال دوم برنامه ترتیبی اتخاذ نماید که ضمن حفظ حریم خصوصی اشخاص، آرای صادره از سوی محاکم به صورت برخط (آنلاین)، در معرض تحلیل و نقد صاحب‌نظران و متخصصان قرار گیرد». اگر قاضی مشاهده نماید همکاری به خاطر آمار بیشتر تشویق می‌گردد و او به خاطر آرای مستدل، از نظر آماری در رده پایین‌تر است، چگونه می‌توان انتظار صدور آرای مستدل و مستند که فرع بر تحصیل دانش و فراگیری اطلاعات حقوقی است را داشت.

علاوه بر موارد فوق رویکردی که اداره حقوقی قوه قضاییه در صدور نظرات مشورتی درپیش گرفته به نحو قابل توجهی می‌تواند تخلفات و اعمال سلیقه‌ها را کاهش دهد. این اداره به‌عنوان مرجعی جهت استعلام مسائل و مشکلاتی که برخی قضات در آن تشکیک می‌کنند و در مواردی که نسبت به آن بین حقوق‌دانان اختلاف عقیده وجود دارد است که عمدتاً پاسخ‌هایی که از این اداره واصل می‌شود نظر غالب حقوق‌دانان بوده که به صورت مستدل و مستند صادر می‌شود و بسیار راه‌گشا است. به عبارتی می‌تواند عملکرد قضات را هرچند به صورت غیرالزام‌آور مورد قضاوت و نظارت قرار دهد. البته بهتر بود

به این مرجع وظیفه دیگری در شناسایی قضات صادرکننده آرای مستدل و معرفی آنها برای تشویق، سپرده شود.

۳-۳. نظارت انتظامی

ضرورت تأسیس مرجع صالح رسیدگی به تخلفات قضات از همان ابتدای تدوین قانون اصول تشکیلات عدلیه، مصوب ۱۳۲۹ قمری مورد توجه خاص بوده است.^۱

بعد از ورود به امر قضاوت نیز همواره عملکرد قاضی مورد ارزیابی و نظارت قرار می‌گیرد. طبق اصل ۲۷ قانون اساسی قوه قضاییه به‌عنوان یکی از قوای سه‌گانه جمهوری اسلامی محسوب می‌شود که طبق اصول ۷۱ لغایت ۸۹ محاکم عرفیه و شرعیه وظیفه قضاوت بین مردم را برعهده دارند. در اصل ۱۷۱ قانون اساسی هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص، ضرر مادی یا معنوی موجه کسی گردد، در صورت تقصیر، مقصر ضامن است. البته بعضی از اساتید به اصل ۱۷۱ ایراد گرفته و آن را از علل تمدیدکننده استقلال قضایی می‌دانند.^۲

بر اساس ماده ۱۵ قانون نظارت بر رفتار قضات در صورتی که قاضی رأی خود را به صورت غیرمستند و غیرمستدل صادر نماید با توجه به اهمیت و شرایط ارتکاب به یکی از مجازات‌های انتظامی درجه چهار تا هفت محکوم خواهند شد.

به علاوه طبق بند ۵ ماده ۱۴ قانون فوق از جمله تخلفاتی که سبب مجازات درجه یک تا چهار می‌شود «عدم اعمال نظارت مراجع عالی قضایی نسبت به مراجع تالی و دادستان نسبت به دادیار و بازپرس از حیث دادن تعلیمات و تذکرات لازم و اعلام تخلفات، مطابق قوانین مربوط» است؛ بنابراین اگر دادگاه نخستین نسبت به ذکر اسباب و جهات موضوعه و جهات حکمی رأی اقدام نکند و دادگاه تجدیدنظر نیز بر اساس این بند به تخلف دادگاه بدوی بی‌تفاوت باشد هر دو مرجع هر یک به جهتی مرتکب جرم شده و مستوجب مجازات انتظامی است.

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، (۱۳۸۷)، پیشین، ص ۱۶۵.

۲. آخوندی، محمود، «استقلال قضات در نظام حقوقی ایران»، تهران: مجله حقوقی دادگستری، شماره ۲۴، (۱۳۷۷)، صص ۱۵-۸.

نتیجه

رأی مستدل رأیی است که دادرس و داور عناصر و کلیه جوانب عمل و واقعه حقوقی را شناسایی، تحلیل و توصیف نماید و با تسلط بر همه جوانب موضوع آن را بر قواعد و مستندات قانونی تطبیق و نهایتاً تصمیم‌گیری نماید. منظور از مستند بودن رأی دادگاه اینکه چه قانون و ماده قانونی یا قاعده فقهی و حقوقی بر مسئله قابل اعمال است. موجه بودن با مستدل بودن رأی مفهومی نزدیک به هم دارد، لیکن مدلل بودن رأی متفاوت از این دو است. توصیف تکنیک حقوقی و جست‌وجوی ذهنی است که امور موضوعی را به امور حکمی متصل می‌کند و متفاوت از این دو عنوان است. عملاً دادرس ابتدا منشأ خواسته موضوع دعوی را مشخص و با توصیف عمل یا واقعه حقوقی اسباب و جهات رأی را تعیین و سپس رابطه حقوقی را بر اساس اسباب و جهات عمل یا واقعه حقوقی انتخاب می‌کند. ماهیتاً ذکر اسباب و جهات صدور رأی اصل حقوقی است که ریشه در حقوق فطری انسان دارد. به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های یک نظام حقوقی استوار و فاخر، صدور آرای مستدل و مستند و مدلل از آن است. نظارت غیرمستقیم و مستقیم نیز از مواردی است که وجود این اصل اساسی در دادرسی را تضمین می‌کند.

در نظام حقوقی ایران نیز اصولی از قانون اساسی و موادی از قوانین عادی بر لزوم توجه قضات به این موضوع اشاره کرده است. اگرچه بندهای «الف و ج» ماده ۳۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی، عدم صدور رأی مدلل و مستند را از موارد نقض می‌داند و در ماده ۹ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب نیز به این موضوع اشاره شد، لیکن بهتر است در این قوانین به‌طور واضح و مستقیم به این موضوع اشاره شود.

در خصوص موجه و مدلل بودن رأی داوری نیز ماده ۴۸۲ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد: «رأی داور باید موجه و مدلل بوده و مخالف با قوانین موجد حق نباشد.» در خصوص ضمانت اجرای نقض مقرر مذکور توسط داور، اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی معتقد هستند چون موجبات درخواست ابطال رأی داوری به‌طور حصری در ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی آمده و در هیچ‌یک از بندهای مذکور نیامده موجه و مدلل نبودن رأی داوری از موجبات ابطال است، لذا نمی‌توان به این علت درخواست بطلان رأی داور را خواست. در مقابل برخی دیگر معتقدند که در ماده مرقوم با توجه به قسمت اخیر آن که در واقع بیان می‌کند: «... و مخالف با قوانین موجد حق نباشد»، او عطف در واقع او عطف تفسیری بوده و می‌خواهد بگوید اگر رأی داور موجه و مدلل نبوده این

رأی خلاف قوانین موجد حق است، پس وقتی جزء قوانین موجد حق باشد، می‌توان به استناد بند ۱ ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی ابطال آن را از دادگاه صلاحیت‌دار درخواست نمود.

منابع

- آخوندی، محمود، «استقلال قضات در نظام حقوقی ایران»، تهران: مجله حقوقی دادگستری، شماره ۲۴ (۱۳۷۷).
- امینی، عیسی؛ منصوری، عباس، «موجه و مدلل بودن رأی داوری داخلی با نگاهی بر رویه قضایی»، تهران: فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، دانشگاه علامه طباطبائی، سال ششم، شماره بیست و دوم (۱۳۹۷).
- باقری، یوسف؛ صداقتی، سهام، «شاخصه‌های رأی قوی و متقن»، تهران: مجله قضاوت، مدیریت آموزش دادگستری استان تهران، شماره ۷۹ (۱۳۸۲).
- شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، (تهران: نشر میزان، جلد دوم، چاپ چهارم، ۱۳۸۲).
- _____، آیین دادرسی مدنی، (تهران: انتشارات دراک، جلد سوم، ۱۳۸۷).
- جعفری تبار، حسن، فلسفه تفسیری حقوق، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۸).
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، فن استدلال، منطق حقوق اسلام، (تهران: انتشارات گنج دانش، ۱۳۸۲).
- خدابخشی، عبدالله، حقوق داوری و دعاوی مربوط به آن در رویه قضایی، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۳).
- خلیلیان، خلیل، دعاوی حقوقی ایران و آمریکا مطرح در دیوان داوری لاهه، (تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار، چاپ ۱، ۱۳۸۲).
- هرمزی، خیراله، «توجیه آرای مدنی و ضمانت اجرای عدم رعایت آن»، پژوهش حقوق و سیاست، دوره ۶، شماره ۱۱ (سال ۱۳۸۳).
- رحمدل، منصور، «لطمه به اساس حکم»، تهران: مجله حقوقی دادگستری، شماره ۷۰ (۱۳۸۹).
- زارعت، عباس و دیگران، آیین دادرسی کیفری، (تهران: انتشارات فکرسازان، جلد دوم، چاپ سوم، ۱۳۸۶).
- عابدیان، میرحسن، «دیوان عالی کشور و نظارت بر حسن اجرای قوانین»، تهران: مجله حقوقی دادگستری، دوره ۶۳، شماره ۲۶، سال ۱۳۷۸.
- عید ادوار، موسوعه اصول المحاکمات و الاثبات و التنفيذ، (بیروت: منشورات الحقوقیه الصادر، مجلد الثانی، سال (۲۰۰۳)).

- غمامی، مجید؛ آذین سید محمد، «نقش متقابل دادرسی و اصحاب دعوی در اثبات و ارزیابی امور موضوعی در دادرسی مدنی»، تهران: فصلنامه حقوق، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۹، شماره ۲، (۱۳۸۸).
- صالحی راد، محمد، «تأملاتی در باب مستدل بودن احکام دادگاهها»، تهران: مجله حقوق دادگستری، شماره ۴۲، (۱۳۸۲).
- صمدی قوشچی، زیداله، تخلفات ساختمانی در نظام حقوقی ایران، تهران: انتشارات جنگل، چاپ دوم، (۱۳۸۳).
- کاتوزیان، ناصر، اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی، (تهران: نشر میزان، چاپ چهارم، (۱۳۸۶).
- متین دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی، (تهران: انتشارات مجد، جلد دوم، چاپ سوم، (۱۳۸۸).
- نهرینی، فریدون، آیین دادرسی، (تهران: انتشارات گنج دانش، جلد سوم، (۱۳۹۸).
- یآوری، فتح اله، «نظارت دیوان عالی کشور بر اجرای صحیح قوانین در محاکم»، تهران: مجله حقوقی دادگستری، شماره دوم، (۱۳۷۰).

عربی

- الکیک، محمد علی، اصول التسیب الاحکام الجنائیه فی ضوء الفقه و القضاء، (چاپ بیروت: نشر خاص - محمد علی الکیک، (۱۹۸۸).
- عید ادوار، موسوعه اصول المحاکمات و الاثبات و التنفيذ، (بیروت: منشورات الحقوقیه الصادر، مجلد الثانی، سال (۲۰۰۳).

References

Persian References

- Akhoondi, Mahmoud, "Independence of Judges in the Iranian Legal System", Tehran: Legal Journal of Justice, No. 24.(۱۹۹۸). [In Persian]
- Amini, Jesus; Mansouri, Abbas, "The Justification and Reasonability of Internal Arbitration with a Look at Judicial Procedure", Tehran: Quarterly Private Law Research, Allameh Tabatabai University, Year 6, Issue 22 . (۱۳۹۷)[In Persian]
- Bagheri, Yousef; Sedaghati, Shares, "Characteristics of a Strong and Reliable Vote", Tehran: Journal of Judgment, Education Management Tehran Province Justice, No. 79 (۲۰۰۳). [In Persian]

- Shams, Abdullah, Civil Procedure,) Tehran: Mizan Publishing, Volume 2, Fourth Edition, 2003) -___, religionCivil Procedure,(Tehran: Drak Publications, Volume 3, (2008).
- Jafari Tabar, Hassan, Philosophy of Interpretation of Law,(Tehran: Anteshar Co.,(2009). [In Persian]
- Jafari Langroudi, Mohammad Jafar, Theory of Argument, The Logic of Islamic Law,(Tehran: Ganj-e-Danesh Publications, (2003). [In Persian]
- Khodabakhshi, Abdullah, Arbitration Law and Related Lawsuits in Judicial Procedure,(Tehran: Anteshar Co., (2014) [In Persian]
- Khalilian, Khalil, Iran-US Lawsuits in Elahe Arbitration Court,(Tehran: Joint Stock Company Publications Published, 1st edition, (2003). [In Persian]
- Hormozi, Khairullah, "Justification of civil votes and guarantee of non-compliance", Law and Politics Research, Volume 6, (1383), 11 issue
- Rahmadol, Mansour, "Damage by Judgment", Tehran: Legal Journal of Justice, No. 70.(۲۰۱۰) [In Persian]
- Zaraat, Abbas and others, Criminal Procedure Code,Tehran: Fekrsazan Publications, Volume 2, Third Edition.. (۲۰۰۷). [In Persian]
- Abedian, Mir Hassan, "Supreme Court and Supervision of Law Enforcement", Tehran: Legal Journal of Justice, Volume .(1378),26 Issue, 63 [In Persian]
- Ghamami, Majid; Azin Seyed Mohammad, »The reciprocal role of the judge and the plaintiffs in proving and evaluating the subject matter in Civil Procedure ", Tehran: Law Quarterly, FacultyLaw and Political Science, University of Tehran, Volume 39, Number 2 (۱۳۸۸).[In Persian]
- Salehi Rad, Mohammad, "Reflections on the Reasonability of Court Rulings", Tehran: Journal of Judicial Law, No. 42(۱۳۸۲). [In Persian]
- Samadi Ghoshchi, Zidaleh, Construction Violations in the Iranian Legal System, Tehran: Jangal Publications, Second Edition(۲۰۰۴) . [In Persian]
- Katozian, Nasser, The Validity of the Judgment in a Civil Lawsuit, Tehran: Mizan Publishing, Fourth Edition(۲۰۰۷) . [In Persian]
- Matin Daftari, Ahmad, Civil Procedure,(Tehran: Majd Publications, Volume 2, Third Edition, (2009). [In Persian]
- Nehrini, Fereydoun, Procedure,),(Tehran: Ganj-e-Danesh Publications, Volume 3,(1398) [In Persian]
- Yavari, Fathollah, "Supervision of the Supreme Court on the proper implementation of laws in the courts", (Tehran: Legal Journal of Justice, No. 2, (1370). [In Persian]

Arabic References

- Alkik, Muhammad Ali, The Origins of Causing Criminal Judgments in the Light of Jurisprudence and the Judiciary, Chap Beirut :Private Publisher - Muhammad Alkik.(۱۹۸۸).
- Eid Edwar, Encyclopedia of Principles of Trial, Evidence and Execution, Beirut: Jurist Publications, Volume Two. (2003).

